

شعر در مورد رسانه های مدرن (اشعار دیگران)

بسمه تعالی

این مطلب و این اشعار نگاشته ی حجت الاسلام و المسلمین آقای مهدی
مشکات (زرین شهری) است که از سایتشان در اینجا درج شده که نوشتاری
بسیار زیبا است.

*قوטי ابله سازي تعبيري ست که «نیل پُستمن» در خصوص
تلوزیون به کار برده و زبان زد شده است

گرچه دنیادل سنگي دارد
زندگي حال قشنگي دارد

اگر این شیشه ي جادو برود
و اگراین «من وتو»، «ما» بشود

غولِ این شیشه قفس خواهدشد
زندگي باز ملس خواهدشد

غول این شیشه «توهُم» بازي ست
«تي.وي»:قوטי ابله سازي ست

پاي تي.وي همه جمعند وتک اند

درتوهم همگي مشترک اند

سرشان گرم ،ولي دلها سرد
عين آتش! توببين بعد چه کرد ! [1]

اين درون پوک ترين آبادي ست
شهرجبارترين آزادي ست...

کيش اين آينه ماتت نکند!
دست در ذات وصفات نکند!

نکند غاطي قوطي بشوي!
پيش اين آينه طوطي بشوي!

سحراين سامريان توخالي ست
پيشرفتش توببين پوشالي ست!

واي از صنعت اين خر دجال
آه ازمعني اين «دي جي تال»

پيشرفتي که به پستي دارد
جنگ ها با دل هستي دارد

بدهد دانش وتفسيري چند
هستي ات را بخرد سيري چند؟

فکرها گرچه کمي باز شده
خود اين هم غلط انداز شده

بله! اخبار وعلومي دارد
اطلاعات عمومي دارد

زهر در کامِ شکر پرورده
چشم را حُقّه ي افیون کرده
اولش مست هنر خواهد کرد
بعد، البته که خر خواهد کرد

(دور از جان شما البته!
من به قربان شما البته)...

**

اي شکر خورده ترين طوطي ها!
چه خبر هست در اين قوطي ها؟

لنگ و علاّف جهاني تا كي؟
بي خبر از خودماني تا كي؟

تاكي افسونِ توهم سازان؟
آلت دست نظر پردازان؟

آخر اين جامِ جهان بين دلِ ماست
غول اين شیشه کجا قابلِ ماست؟

حيفِ اين دل! چقدر آلايش؟
خسته شد چشم تو از آرايش

آي مردم! ملکوت است اين دل!

سخت محتاج سکوت است این دل

پس چرا ما حپروتش
کردیم؟ به فسونی برهوتش کردیم

عمر بگذشت چنان فروردین
آه از برزخ ما بعد از این

سال تاسال دریغ از سریال
خردجال - امان ازدجال

ذهن ها مرکب این بی کاراست
این دقیقا خود «استحمار» است

غافل از حال خودت گرداند
خر او اسب تورا می راند!

فکرت افزون شد وعقلت کم شد
مثل «قابله ی رستم» شد*

چون تورا عبد خودش کرد به وهم
بت پرستی مدرن است بفهم!

(قسمت دوم درپست بعدی)

.....
.....
[1] آتش ارچه سرخ روشد درشرر تو ز فعل او سیه کاری نگر
(جلال الدین مولوی)

*وقتِ زايیدن رستم ،ماما پنجه درپنجه ي رستم شد تا :
به برونش بگشود پنجه به دست ناگهان دید خودش در رحم است!

سحرِ فرعونِ توهمِ دیدي؟

چشم و همچشمي مردمِ دیدي؟

دیدي این شیشه چه شومي آورد؟

چه به فرهنگِ عمومي آورد!

«اطلاعاتِ عمومي» دیدي؟!

مرگِ برسنتِ بومي دیدي؟

خوشي و خويشي فامیلانِ کو؟

شادي واقعي انسانِ کو؟

حرمتِ موي سپيدي داریم؟

خود به آينده اميدي داریم؟!

«ارتباطات» بينِ دورت کرد!

«اطلاعات» بينِ کورت کرد!

رشدِ فرهنگِ طلاقي تاكي؟

این همه کور اجاقي تا كي؟

برکتِ ازخانه روان شد مردم!

زندگي برگ خزان شد مردم!
ازکجا آمده این سردي ها؟
پس کجا رفت جوانمردي ها؟!
این همه عاري و ننگي خوب است؟
باز بشقاب فرنگي خوب است؟.....

همگي علت وهم معلولیم
به خدا تک تک مان مسؤولیم

گرچه امواج بدی می بارد
خودمان هم تن مان.....
خودمان اهل تجمل شده ایم
بنده ی وهم و تخیل شده ایم
خودمان ریشه ی خود گم کردیم
میزبانی به تهاجم کردیم
گرفلان حزب، فلان بدعت کرد
دل ما زود چرا بیعت کرد؟
خودمان کوه نبودیم آن جا

حزب نستوه نبودیم آن جا
خودمان عافیت اندیش شدیم
شیر بودیم ولی میش شدیم
نه که ازجنگ و جهان ترسیدیم !
خودمان ازخودمان لرزیدیم
ازخودِماست که بر ما آمد
در نبستیم که سرما آمد
خودمان سبک خود این سان کردیم
تا نسیمی شد و طوفان کردیم
نقدمان صرف گرفتاری شد
دخل مان خرج بدهکاری شد
دختران مصرف شان بالا رفت
دل آقا پسران هم وارفت
چونکه سودای توهم داریم
دنده مان نرم، تورم داریم *

.....

مابدي کرده ولي بيداريم

ملت خوب ونجیبي داریم

این بدیها بدی دوران بود

بیشتر گردنِ مسئولان بود

پیری از چهره عیان گشت وچروک

ضمن «الناسُ علي دينِ ملوک»....بماند فعلا /مهدی مشکات آبان 1393

.....

*لطفا (درو بلاگم) مثنوی های «عصر بد» و «آه بانو» را هم که در همین

فضا سروده شده ،ملاحظه

کرده واز ارسال نقد ونظر ارزشمند خودتان هم دریغ نفرمایید